**جلسه 38 درس خارج اصول استاد گنجی**

**سه شنبه 17 آبان 1401**

**ادامه مجمل و مبین**

**معنای ظهور از نگاه آخوند**

بحث در این است که مرحوم آخوند، به تبع دیگران، فرموده که ظهور یک امر احساسی و وجدانی است. قابل اقامه برهان نیست. لذا گاه یک کلام به دو نفر القا می‌شود، یک نفر یک معنا را می‌فهمد، یک نفر دیگر معنای دیگری را می‌فهمد. در ظهور اختلاف دارند و هیچ کدام هم نمی‌توانند دیگری را اقناع بکنند چون برهانی نیست. ارتکازات و حالات هم مؤثر است. ارتکازات، حالات انسان‌ها، شاید ترسو از یک کلام چیزی را استظهار کند که آدم شجاع استظهار نکند. شاید زن یک جوری استظهار کند که مرد آنطور استظهار نکند.

این موجود در خزینه نفس انسان‌ها و حالاتشان خیلی در استظهاراتشان مؤثر است. یکی شریعت را یک جور فهمیده است و دیگری شریعت را طور دیگر فهمیده. این منشأ می‌شود که آن [فرد] از [آن] کلام یک معنایی را بفهمد، و دیگری معنای دیگری را بفهمد.

ظهورات امری احساسی و وجدانی است که یؤثّر در آن، مرتکزات انسان‌ها. در تبادر همین حرف بود دیگر. تبادر علامت حقیقت است، این آقا چطور می‌شود تبادر کند به ذهنش با اینکه معنایش را نمی‌داند؟ آنها می‌گفتند ارتکازات. ارتکازات به کمکش می‌آید از لفظ معنای خاصی را تبادر می‌کند. ارتکازات خیلی مؤثر است. حالات خیلی مؤثر است. خصوصیاتی که از متکلم می‌دانند خیلی مؤثر است. می‌گوید «من می‌دانم او چه می‌گوید». «من آشنای به لسان ائمه هستم». خصوصیات متکلم مؤثر است و چیزهای دیگری که ممکن است. گاه گاهی تُن صدای متکلم مؤثر است در اینکه چه چیزی اراده کرده است.

در هر حال این فرمایش مرحوم آخوند که فرموده ظهور وجدانی است، همانطور که بعضی‌ها، شایدیک مقدارش شوخی باشد و یک مقدارش هم جدی، می‌گویند ظهور امر بی‌پدر و مادری است، ریشه‌ای ندارد. برهانی ندارد. ظهورات امر وجدانی است، در این شکی نیست. قابل اقامه برهان نیست. این هم که در اصول گاه برهان می‌آورند، اصول، ظهورات را بحث می‌کند، مقدمات ظهور را درست می‌کند، می‌گوید استعمال لفظ در اکثر از معنا محال است و برهان می‌آورد، آنها هم می‌خواهند همین را بگویند. یعنی این استحاله سبب می‌شود که عرف از لفظ دو معنا نفهمد. استحاله عقلی که در فلسفه بحث می‌شود، در ارتکازات انسان‌ها نیست، آن مراد نیست.

یا مثلاً در بحث اطلاق می‌گفتند نقض غرض است، و نقض غرض قبیح است. این یک برهان است دیگر. نه اینکه واقعاً می‌خواهند برهان بیاورند بر اطلاق. می‌خواهند بگویند این در ذهن مرتکز است، این ارتکاز سبب می‌شود از این کلام اطلاق بفهمید. با برهان اطلاق درست نمی‌شود. آخر الامر باید متفاهم عرفی باشد. عرف بفهمد، ظهور داشته باشد. اینها یک مبادی هستند که مرتکز در اذهان هستند و همان که گفتم، دخیل در استظهارات است. ظهورات امر وجدانی، امر احساسی، قابل اقامه برهان نیست. اگر هم یک جا در اصول برهان می‌آورند، اینها در لبّش می‌خواهند تنبیه بکنند بر آن مرتکزاتی که، آن مرتکزات دخیل در استظهار و عدم استظهار است.

البته منبّهات دارد. کثیراًما در فقه می‌گوییم ظاهر این خطاب این است. می‌گوید از کجا می‌گویی ظاهر این است؟ منبه می‌آوریم؛ حالا منبه گاهی همان چینش این کلمات است، همین کلمات را که اینطور چیده است منبه این است که .. گاه می‌گوییم ظاهر این کلام این است چون سؤال از متعارف است. سؤال از غیرمتعارف که نمی‌کند. در فقه برای ظهورات منبه می‌آوریم نه برهان. اگر یادتان باشد مرحوم آخوند می‌گفت امر ظاهر در وجوب است، منبه می‌آورد و می‌گفت لو امر مولایی عبدش را فعصی فعاقبه، عُقلا این عقاب را بلابیان نمی‌بینند. این کشف می‌کند که عرف و عقلا از امر وجوب فهمیدند. اینها منبهات هستند.

ظهورات برهان‌بردار نیست، ولی جای بحث دارد باز هم. بحث که منحصر به برهان نیست. خود منبهات هم یکی از طرق اثبات ظهورات است. مرحوم نائینی در استثنای متعقب جمل تفصیل می‌داد. می‌گفت اگر بگوید اکرم العلماء، والفقراء والحکماء الا الفساق، خب به همه می‌خورد. ظاهرش این است که به همه می‌خورد. اما اگر گفت اکرم العلماء، اعطی الفقراء، جالس الحکماء، (جمله مستقلی) الا الفساق، می‌گفت به همان اخیره می‌خورد. چرا؟ چون آنها جمله مستقل هستند. جمله مستقل برای خودش استقلال دارد، این مثلاً به آن عرفاً نمی‌خورد.

همینطور هم هست. استقلالش با غیرمستقلش ما هم می‌گوییم فرق دارد. ارتکاز ما می‌گوید فرق دارد (منبه). کار فقیه و هنر فقیه که در فقه به ظهورات عمل می‌کند، استظهار می‌کند، هنرش این است که اگر آن استظهار گیری دارد، گیرٌمایی دارد، یک خورده ناصافی دارد، شنونده اولش اعتراف نمی‌کند، هنرش این است که منبهات ذکر بکند. کثیراً ما فقها می‌گویند مراد از این روایت این است لِفلان لِفلان. اینها برهان نیست، منبهات است.

ظهور امر وجدانی است کما قال صاحب الکفایه، برهان‌بردار نیست، ولی منبه‌بردار هست. منبهات بیاوریم برای اینکه اثبات بکنیم یک ظهوری را. این فرمایش مرحوم آخوند که می‌گوید وجدانی است، حرف تمامی است.

**نسبی بودن مجمل و مبین از نظر آخوند**

در آخر کلامش مرحوم آخوند همینطورکه بحث می‌کند نتیجه می‌گیرد پس اجمال و بیان امران اضافیان هستند. آخرین حرف کفایه است. مجمل بودن و مبین بودن یک امر اضافی است. مرتکزات او با این فرق می‌کند. او می‌گوید بابا این ظاهر است، دروغ هم نمی‌گوید. گاه ممکن است انشا بکند. ادعا بکند انشاء. ظاهر است یعنی من می‌گویم ظاهر است. ولی خیلی اوقات هم از وجدانش خبر می‌دهد. می‌گوید ظاهر این روایت این است. آن شنونده، که او هم دروغ نمی‌گوید، می‌گوید من که احساس نمی‌کنم اینطور باشد. هر دو راست می‌گویند و دروغ نمی‌گویند.

**پاسخ به سؤال:** آخوند همین را می‌گوید. بریم وجدانش را بیدار بکنیم (خنده). در امور وجدانی هم منبه می‌آوریم برای اینکه وجدانش بیدار شود. وجدانی که اینجا می‌گوییم وجدان منطق نیست که وجدانیات در مقابل بدیهی بود. آن نه. یعنی احساسی است. وجدان نه آن وجدان متعارف که. یعنی احساسی است، باید از تصور این لفظ انتقال بکند به آن معنا. این انتقال یک امر احساسی است.

مرحوم آخوند می‌گوید و ادعا می‌کند که اجمال و بیان امران اضافیان. پیش شخصی ظهور دارد، و پیش شخصی ظهور در خلاف دارد اصلاً. نه اینکه ظهور ندارد، بلکه ظهور در خلاف دارد. واقعا برخی اوقات دو نفر، آدمهای متّقی و راستگو، می‌گویند من از این جمله این را می‌فهمم، می‌گویند این الفاظ من را به این معنا می‌رساند. طرف مقابل می‌گوید من دقیقاً این را می‌فهمم. هر دو راست می‌گویند، هر دو هم احساس می‌کنند. و راست هم می‌گویند از احساسشان، توریه نمی‌کنند، انشاء نمی‌کنند. امران اضافیان هستند.

**قسم اول: مجمل برای جاهل به وضع، و مبین برای به عالم به وضع**

منتها مرحوم آخوند در بیان امر اضافی دو تا حرف گفته است. امران اضافیان. یکی ممکن است عالم به وضع باشد، یکی جاهل به وضع. خب عالم به وضع برایش ظهور دارد، جاهل به وضع ظهور ندارد. در امران اضافیان اینطور تحلیل کرده است. ممکن است یکی جاهل به وضع باشد، ظهور برای او نیست. شخص دیگری عالم به وضع است، ظهور دارد. یا نه هر دو عالم به وضع هستند، ولی این کلام به یک چیزی محفوف شده است. در استثنای متعقب جمل، آخوند استثنا را صالح للقرینیه می‌بیند، می‌گوید همه اینها مجمل است. نائینی صالح نمی‌بیند، می‌گوید اگر جملات مستقلی بودند مجمل نیستند. این ما یحتف به را بعضی قرینه می‌بینند یا یصلح للقرینه می‌بینند. برخی نه قرینه می‌بینند و نه یصلح للقرینه می‌بینند.

دو تا فرض برای اضافی بودن بیان کرده است که اجمال و بیان هم مثل اطلاق و تقیید امران اضافیان هستند. یک شیء مطلق است نسبت به آن قید و مقید است نسبت به این قید. اینجا اشخاص. یک کلام مبین است عند شخصٍ، مجمل است عند شخص آخر. خب این فرمایش مرحوم آخوند درست یا نه. واقعاً اجمال و بیان امران اضافیان؟ در مقام دو تا حرف است، دو تا کلام است. یکی از محقق اصفهانی.

**اشکال محقق اصفهانی (تناقض با تعریف)**

محقق اصفهانی اشکال کرده است بر آخوند که اینکه می‌گویید اجمال و بیان امران اضافیان با آن تعریفی که برای مجمل و مبین کردید جور در نمی‌آید. تعریفی که برای مجمل و مبین کردید، گفتید اگر لفظ قالب معنا بود، منتقل‌کننده معنا بود، مبینٌ. اگر قالب نبود، قالبیت نداشت، مرآتیت نداشت، مجملٌ. این مرآتیت داشتن، ارائه دادن یک امر واقعی است، اضافی معنا ندارد. این لفظ یا مجمل است یا مبین. یا مرآتیت دارد یا ندارد. نظر اینها، نظر مستمع، نظر مطالعه‌کننده، اینها طریق‌اند نه اینکه دخیل‌اند. یا این لفظ مرآتیت دارد برای آن معنا یا ندارد. اگر مرآتیت دارد مبین است، امر واقعی است.

بیان و اجمال امران واقعیان هستند، نه امران اضافیان. منتها آن آقا مرآتیتش را نمی‌داند، نمی‌توانیم بگوییم مجمل است، برای او مجهول است مثلاً. معنایش مجهول است. جاهل به معنا است. نه اینکه لفظ مجمل است. این جاهل به معنای لفظ است. آن آقا عالم است، عالم به وضع است، برای او تمام است. اینکه لفظ مجمل است یا مبین یک امر واقعی است. یا مرآتیت دارد یا ندارد.

بعد می‌خواسته توجیه بکند. فرموده شاید مرحوم آخوند که گفته امر اضافی، برای اجمال بالعرض است، آن قسم دوم. کلام محتفّ شده است به چیزی که یک مستمع آن چیز را قرینه می‌بیند یکی قرینه نمی‌بیند. آخوند که گفته اضافیان هستند، ناظر به آن اجمال عرضی است، نه ذاتی. در اجمال ذاتی اینکه لفظ مرآتیت دارد یا ندارد امر واقعی است. اجمال عرضی که ما یحتفّ‌به به آن ضمیه شده است و آن را از ظهور انداخته است. پیش یکی از ظهور انداخته و پیش یکی ننداخته است.

کأن می‌خواهد توجیه کند کلام مرحوم آخوند را. ولی این توجیه نادرست است، چون مرحوم آخوند تصریح کرد. گفت یکی از موارد اجمال، عدم العلم به وضع است. تصریح کرد، دو تا راه آورد. این کلام مرحوم حاج شیخ اصفهانی اگر درست باشد، ربطی به کلام آخوند ندارد. آخوند همان مجمل و مبینی را که تعریف کرده است، همان را می‌گوید امران اضافیان. تصریح می‌کند و می‌گوید ممکن است یکی عالم به وضع باشد، یکی جاهل باشد. این همان اجمال و بیان ذاتی است. صحبت عرضی است. یک لفظ، به هیچ چیزی محتف نیست. آخوند می‌گوید یک لفظ ممکن است پیش یکی مجمل باشد، پیش یکی مبین باشد.

**اشکال آقای خویی (مجمل و مبین مطلق هستند نه نسبی)**

لذا مرحوم آقای خویی، کلام دوم از ایشان است که فرموده این حرف آخوند درست نیست اصلًا. اینکه مرحوم آخوند فرموده اجمال و بیان امران اضافیان یختلفان باختلاف الاشخاص این حرف غلطی است، اجمال و بیان امران واقعیان.

اما در قسم اولی که مرحوم آخوند مثال زده است: جهل به وضع، علم به وضع. این مثالش نادرست است اصلا. لفظی را که علم به موضوع له آن نداریم، آن را مجمل نمی‌گویند، مجمل نیست که. مجمل تردد بین چند معنا است، آن را مجمل نمی‌گویند، آن را مجهول می‌گویند. نمی‌دانیم معنایش چیست. لذا نمی‌توانیم بگوییم الفاظ انگلیسی پیش ما مجمل است. نه آنها مجمل نیستند.

اینکه مرحوم آخوند فرموده اگر عالم به وضع بود مبین است، جاهل به وضع بود مجمل است، نه. الفاظ نسبت به موضوع له‌شان مجمل نیستند. موضوع له‌شان را ارائه می‌دهند. شما خبر ندارید از آن ارائه. شما از مرآتیت خبر ندارید والا لفظ مرآة برای معنایش است. شما نمی‌دانید اسد معنایش حیوان مفترس است، نمی‌توانید بگویید اسد مجمل است. این حرف متینی است. حرف آشیخ اصفهانی هم همین است، یک قستمش.

**تقویت اشکال آقای خویی توسط استاد**

تأییداً لآقای خویی عجب از مرحوم آخوند است. مرحوم آخوند گفت معنای مجمل و مبین به حسب موارد اطلاق، چون اینها که کتاب لغت ندارد که. معنای اصطلاحی کتاب لغت ندارد. اگر هم یکی کتاب لغت بنویسد برای معانی اصطلاحی ارزشی ندارد. تفسیر اصطلاحات، آن منبهات است، خوب است. ولی معیِّن نیست. عجب از مرحوم آخوند است. آخوند گفت ما که معنا می‌کنیم مجمل و مبین را، معنای اصطلاحیش از موارد استعمال علما گرفتیم این معنا را. کی علما به جاهل وضع می‌گویند مجمل. درست گفته است مرحوم آقای خویی. لغات انجلیزیه پیش ما مجمل نیست. علما کی مجمل را بر مجهول الوضع اطلاق کردند. مجمل را همیشه در حق کسی عالم به وضع است یا عالم به وضع است ولو اجمالا. می‌گوید یکی از معانیش این است، نه اینکه جاهل محض. جاهل محض را که در حقش مجمل نمی‌گویند.

این فرمایش مرحوم آخوند که فرموده مجمل منشأش گاه عدم علم به وضع است، این حرف نادرستی است. این با آنچه در صدر گفت بحسب موارد اطلاق سازگاری ندارد.

اللهم مگر کسی توجیه بکند، بگوید مقصود مرحوم آخوند از عدم علم به وضع، عدم علم به وضع به طور کلی مرادش نیست. بعید است مرحوم آخوند بگوید کلمات انگلیسی پیش ما مجمل است. چه کسی اینها را مجمل می‌گوید. این لعدم علمه بالوضع یعنی علم تفصیلی به وضع ندارد.

**پاسخ به سؤال:** نه اجمال دارد. الان مردد است موضوع له این لفظ چه است، مجمل است پیش او. اینجا اطلاق می‌کنند مجمل را.

اگر ما موضوع له لفظ را، نه اینکه به طور کلی نمی‌دانیم، آن را اصلاً می‌گویند مبهم، می‌گویند مجهول، آن را مجمل نمی‌گویند، اما اگر ما تردید داریم معنایش چه است، یا معنایش این است یا معنایش آن است، اینجا اطلاق می‌کنند مجمل را.

**پاسخ به سؤال:** نه ولی مردم می‌گویند مجمل. موارد اطلاق حالا آن بحث دیگری است. اینکه مرحوم آقای آخوند گفت من مجمل و مبین را که معنا می‌کنم از موارد اطلاق گرفتم. اصلاً در معنای لغوی هم همینطور است. معنای لغت را که لغوی معنا کردند، آنجا یک کتاب لغت دیگری نبوده است که بروند آنجا. آنها موارد اطلاق را دیده‌اند.

اینکه می‌گویند قول لغوی حجت نیست، چون موارد استعمال را دیده است. آنها از موارد استعمال به این نتیجه رسیده‌اند که لفظ «ماء» یعنی المایع السیال. حالا آخوند در یک منطقه ضیق‌تری، چون معنای اینها اصطلاحی است، می‌گوید من موارد اطلاق علما را دیدم، و از موارد اطلاق این لفظ فهمیدم معنایی که در ذهن آقایون هستند، و بر اینها اطلاق کرده‌اند این است: ما له ظهور و ما لیس له ظهور.

حالا لغت که اصلاً اعتباری ندارد، گاه در همین لغت هم دو معنا یا سه معنا است. اکثر لغویین چون موارد استعمال را می‌دیدند، و موارد استعمال غالباً، لغت را نگاه کنید برای یک لفظ چند معنا غالباًآورده، گاهی یک معنا آورده و زود ختمش کرده است، چون موارد استعمال را می‌بینند، و موارد استعمال هر لفظی متعدد است. منتها برخی حقیقت است، برخی مجاز است، برخی کنایه است. حال با این کاری نداریم. این اشکال را می‌شود از مرحوم آخوند دفاع کرد یا نه؟

بگوییم مرحوم آخوند که گفته است لعدم العلم بوضع، مقصودش جهل مطلق نیست که آقای خویی نقض بکند و بگوید لغات انگیسی را جاهل به وضع هستیم، به آن مجمل هم نمی‌گویند. عدم علمه بالوضع یعنی تردده فی الموضوع له. فی الجمله می‌داند یکی از این دو معناست، نمی‌داند معنایش آن است. صعید نمی‌داند معنایش تراب است یا مطلق وجه الارض است، این برایش الان مجمل است. درست است لعدم علمه بالوضع. بعید است مرحوم آخوند...

**پاسخ سؤال:** نه دیگر! الان فتیمموا صعیداً طیبا، آیه قرآن آمده است. صعید معنایش مجمل است، چرا معنایش مجمل است؟ چون موضوع له آن مجمل است.

**پاسخ سؤال:** نه واقع هنوز مانده است، آن بحث مرحله بعد است. میشود گفت مرحوم آخوند گفته است مجمل گاهی منشأش عدم علم به وضع است و نقض آقای خویی وارد نباشد؟ میشود اینطور گفت یا نه؟ حالا مهم نیست ما توجیه کردیم کلام مرحوم آخوند را.

**قسم دوم: مجمل بودن کلام مشتمل بر صالح للقرینیه**

و اما قسم دوم. تا اینجا اینطور شد که اگر معنای یک لفظی را فی الجمله بدانیم مردد بین دو معنا یا بیشتر باشد، علما به آن لفظ می‌گویند مجمل. مورد دوم مورد احتفاف است که همه قبول دارند. لفظی که محتف شده بما یصلح للقرینیه. «بما یصلح»؛ قرینه نیست. قرینه باشد که اجمال ندارد. بمایصلح للقرینیه می‌گویند این مجمل است، ما نمی‌دانیم.

گفت اکرم العلماء الا بعضهم مجمل شد دیگر. نمی‌دانیم مراد از علما کدام است. الان وقتی می‌گوید اکرم العلماء الا بعضهم. این علماء الا بعضهم مرآتیت ندارد برای معنای معینی. این معنای معینی تو ذهن ما تثبیت نمی‌کند. این می‌شود مجمل. اصلاً مجمل یعنی همین، ناقل یک معنای در ذهن شما نیست. ذهن شما چند معنا می‌آید توش. مجمل است. یک جمله می‌آید و یک معنا نمی‌آید. این را همه می‌گویند. این قسم دوم مرحوم آخوند را همه قبول دارند.

حالا ما باید بحث بکنیم قسم اول با آن توجیه و قسم دوم بدون توجیه آیا اجمال و بیان در این دو قسم امران اضافیان هستند که مرحوم آخوند می‌گوید یا در همین دو قسم هم امران واقعیان هستند. مرحوم آقای خویی فرمود که امران واقعیان هستند، بعد هم نتیجه گرفته که اجمال و بیان امر اضافی نیستند.

**نظر مرحوم خویی: نسبی نبودن اجمال و بیان در قسم دوم**

فرمایش اول مرحوم آقای خویی که می‌فرماید در این دو قسم اجمال و بیان دو امر واقعی هستند حرف درستی است. نه فرمایش مرحوم آخوند درست است که در هر دو می‌گوید امران اضافیان، نه فرمایش حاج شیخ اصفهانی درست که اولی را می‌گوید واقعی، دومی را می‌گوید اضافی. در هر دو امران واقعیان هستند. لفظی که من معنایش را نمی‌دانم، پیش من مردد است، این لفظ مجمل نمی‌شود. اجمال به لحاظ مرآتیت لفظ است از معنا، کدام معنا؟ همان معنایی که عند عرف العام است.

لفظی که مرآتیت دارد برای معنا، خب این معنا طریقش چه است، از کجا بفهمیم معنا را، طریقش عرف عام است. آن اجمال ندارد. اینکه من مردد هستم این معنایش چیست، آیا معنای صعید تراب است یا مطلق وجه الارض این لفظ را به نحو مطلق مجمل نمی‌کند. این لفظ را نمی‌توانیم بگوییم مجمل است، در وقتی که یک متفاهم عرفی از این لفظ وجود دارد، که من از آن خبر ندارم. اگر لفظی قالبیت داشته باشد برای معنایی که طریقش عرف عام است، آن مجمل نیست. من دقت نکردم یا قدرت نداشتم بفهمم مردم از این لفظ چه می‌فهند، غایتش این است که پیش من مجمل است، من نتوانستم بفهمم که معنای عرفیش چه است.

**پاسخ به سؤال:** حالا غایتش این است، صحیحش همان مجهول است. دست بالایش را گرفتیم.

لفظی که در نظر عرف قالبیت دارد، ولی من به آن قالبیت نرسیدم. مرآتیت دارد ولی ذهن من چون مخدوش است به آن قالبیت، به آن مرآتیت نرسیدم. این لفظ را مجمل نمی‌گویند. آقای خویی درست گفته است. اینها منبّه است همانطور که عند جاهل به وضع به این لفظ نمی‌گویند مجمل، عند آن موردی هم که ظهور عرفی را پیدا نکرده است، طریق را نیافته است، نمی‌داند مردم از آن چه می‌فهمند، آنجا هم لفظ مجمل نیست. لفظ بر قالبیتش باقی است. او به آن قالب نرسیده است. قالبِ چه است، به آن نرسیده است. یک واقعیتی هست که به آن واقعیت نرسیده است. نه اینکه پیش این آقا مجمل است، آن آقا که به آن واقعیت رسیده است مبین است. نه این لفظ مبین است، منتها شما نرسیدی. تأمل بفرمایید. تتمه کلام فردا که آخرین جلسه مباحث الفاظ است. چهارشنبه است و مناسب هم هست. دیگر فردا به هر نحوی شده تمامش کنیم که شنبه برویم سراغ بحث حجج.